

در دانش توفیق و تحریص و تسلیح و خدمت باین در یکدیگر و تشریح آن که شرح او پیش را در بخش هشتم میادیم  
 بودی کمال مساعدت نزد و در خاتمه حیات و چاره و می افزودنی شده اندک اندک از کار خانه  
 بستری گشت نزد به کمال نیزک نش در در این ایام و بیان سئل استهلک مبالغه نمود و در آخرین  
 اوقات حیات در جایکه جسمی از دوستان و اطباء بیافینش خبر بودند و برای کشیدن آب از دلی  
 دفتر سلی نگار برنده کمال قوت قلب و قنات گشته استهلک بر عظمت اسی سخن گفت و چندین بار  
 آب کشیده و باز توبه و جمع شد در مرض شدت فرود آمد و جمعه میت دوم شهری که در سال ۱۳۲۹  
 کنان خود پیش خواند و با صدقه ضعیف اظهار تشکر و قدردانی از محبت و رعایتشان نموده گفت آب  
 زحمات و شفقت شما را بیا این می رسم و مثال حضرت محسن عظیم علیه السلام که در روزی قبل از این که سال  
 غایت داشتند خود بسته و رسیده گفت مراد از کشید و دیگر باین سخن گویند و در رحمت چهار گشته  
 از شب ندر که در آن شست و چندی سردان لاهی از قم عبدالهبا در طلب غفران - باین تمناات وی صده  
 یافت و نذر چند نذر آنرا منظرش را در اینجا ثبت میداریم

|                                     |                                |
|-------------------------------------|--------------------------------|
| دیدم کسی چنان با سید و فای دست      | بمخمل و عافیت بری فرجی دست     |
| با آنکه رانده از در خویشم یکجام غیر | بچنانه دم خویشم یکجان تنای دست |
| تعلق بر عا و مراد خودندشاد          | مار امراد عیت بجز ندر عای دست  |

|                                       |                                   |
|---------------------------------------|-----------------------------------|
| پا بر سر دولت سر نهاده ام             | تا سر نهاده ام بارادت بیای دست    |
| تا بوس و نام و درش و تقوی و علم و فضل | گر شد ز کف چه شد بر عالم فدای دست |
| ما را قیب نبوت جدا از صیب ما          | در نمی شدیم ز دور با مید رضای دست |

هر کس بوی عشق بپوشد دست

طایر بسر ندارد آن هوای دست

|                                      |                                    |
|--------------------------------------|------------------------------------|
| دره عشقت ای صم شیفه بلا منم          | چند غایت کنی با غمت بشنا منم       |
| پاره بوی بسته زلف بهم بسته           | خاطر خلق خسته باز همه کان جدا منم  |
| شیر زده سکر زده شاد زده شاد تر زده   | شمس زده قر زده زده منم هبام منم    |
| نور توئی شمع زده ماه توئی افق توئی   | خوان مراقب توئی شاد زده منم        |
| نخل توئی رطب توئی لعبت زده منم       | خواجه با ادب توئی بنده بی جا منم   |
| قبله توئی صنم توئی دیر توئی حرم توئی | دلبر محترم توئی عاشق منم           |
| من زیم تویم منم نه کم و هیچ هم       | تا بنو متصل شدم بید و آه منم       |
| شب به شوخ دلبر با گنت بوی من میا     | راسته ز کبر و زده با نظر کبریا منم |
| ماه خدار و لبر اطلو سبلی تو را       | بی آرنی و من زری مست می تقا منم    |

طازره خاک بی زست می کنم

مشطه عطای تو مسترف خطانم

|                                    |                                   |
|------------------------------------|-----------------------------------|
| دشوری مردن بخودسان کنم امروز       | عیدت و قربان تو من کنم امروز      |
| گیاه و صدم ز غم بجران کنم امروز    | بمیش تو کنم حاد جان پاره و حور را |
| حور را ز بی قرب تو قربان کنم امروز | تا چند کشم محنت دوری و مسبوری     |
| ایثار تو من غم و خندان کنم امروز   | غازا که لصد آه و فغان خلق سپارد   |
| از حله بدن آیم و حوران کنم امروز   | چون میش پیشم خوردن میش چشم        |
| بیس در حرمت سگده ز حران کنم امروز  | عسکرت زان بر سر کوی ز نیم روی     |
| خاک قدمت پاک ترکان کنم امروز       | اول دل بر در بیان گونه که رس است  |
| رقصی سرا بر سر میدان کنم امروز     | از مرده مهرت لطف با قدم سعی       |
| در زمرم بنجاه ز شکران کنم امروز    | دل و لوصفت در رس زلف تو بندم      |
| آفرگنی بر زده دلمان کنم امروز      | ای ترک میش تیغ ریانات بیلا        |
| سیراب تر دست که عطفان کنم امروز    | تیغ تر سخن تشنه دهن تشنه لبش      |
| مستان تو را شیرستان کنم امروز      | خونم چه صراحی ز کوی ریز که تا من  |

بردست و پادشاهان عظیم پیش تو در خون

بخیری از آن لطف پریشان کنم امروز

خوابی چه ز بیم گسلی اعضای وجودم

دل را بهل از بهر تو برین کنم درود

گر قابل قربان این تن را فر

ان بس که سنگ کوی تو همان کنم امروز

ناصح چه ازین کار کند هیچ بخار

بندیم و صد لعن شیطان کنیم همه

ما که تو حاصل جانیم <sup>ترجمه</sup> فایز از یاد حر و عظیم

از دست در بری صفت شد تماشای رخ بر عظم

دبری غیر رو میوراییم <sup>ترجمه</sup> دبری غیر در سیم

کوردادیم لیک با هم عشق فایز در حشمت سلیمانیم

گاه در مصر خرمیم عزیز <sup>ترجمه</sup> گمان محمدن میت الا فریم

گاه در گریه بری پریسی دیده شدن چه بر کناییم

گاه با قرب فضل از بهر حال <sup>ترجمه</sup> گناه در بحر در تابیم

گاه کمتر ز خاک بگشیم <sup>ترجمه</sup> گناه در ز جحیم کیواییم

گاه دریم گاه طمانیم <sup>ترجمه</sup> گناه در پیش درگاه سلیمانیم

ذخیم ردی در پرتویش <sup>ترجمه</sup> گناه ما فر گوی سلیمانیم

تا نندیم دل درامش <sup>ترجمه</sup> گناه در دیدم گناه در بانیم

ذرتجلی در پرتویش <sup>ترجمه</sup> زبان در غرغرا ایم

میدر بهر کل فغان دلا <sup>ترجمه</sup> با بر صل تو جان بختیم

بچه بعد از پیش شمعش <sup>ترجمه</sup> تن را کرده ایم و کردیم

ز پی طوف کعبه کیش <sup>ترجمه</sup> بنیچه طایر همیشه بر ایم

در صحابیم رستقیم از حق <sup>ترجمه</sup> سر انجام در میدانیم

جا در جان از بیم بدیم <sup>ترجمه</sup> محق نشه جهاناییم

در رستان عشق غافل <sup>ترجمه</sup> این سخن خوانده ایم بخونیم

که بین است اسخمال بسین

چشم حق بین است جلوه بین

دانه که روی بگریسکنم خفته تو قصه دگر میسکنم <sup>تصویر</sup> نوریست در رم که ز بر میسکنم من ز کشفی بگریسکنم

صدا از توبه کردم و دگر میسکنم

مشیت است در عم جان قصه ز شنیده ام ز جام شمشیر <sup>خود</sup> در دیده ام خار و دست گشته بود باغ انست بر چو قصه

با خاک کردی دست برادر میسکنم

هر روز نیکشند بر او بگره مرا از عزمش دست بر بدم در بر او <sup>خود</sup> لذت بدین تیغ باشد صد را هرگز نشود از او جز مرا

تا در میان سیکه سر بر میسکنم

گفتند ز این که بسجاده صبر در دلم ز به دل ز در زانم <sup>خود</sup> هرگز زین مشیت چه در میان من شخم نطقه گفت حرم می گو

نغم چشم تو نس هر فر میسکنم

شوی مگر که یاد به مقبول میکند <sup>خود</sup> قائل مگر که ناز مقبول میکند ز ابر مگر که دوی همچون میکند پیرین حکایت مقبول میکند

سعدوم در محال تو باور میسکنم

ماری است غرور چون خفا بر کس نموده هیچ زمان از هیچ <sup>خود</sup> حاله زینش با به چه باشد قطب این تقویم است که چون را این

ناز و زائنده بر سر فر میسکنم

ایستادش از کمالی و صد است در دست در عجز که در پیش من است طایفه مردم پیش خفتند و طایفه بربانان پیش

من ترک غایبوی این در میکنم

برگشته در دیده غمش در گمراهیست جان پیش شغافش بجز یک است خود پیش زایره حورش است راه طایفه است در کمال است

دختر ما برده زبیرهای صبح الراه است

یک سخت ایس که از راه دور است قامت زار درین خود در دست و در اندر برده عالم مانع زده کشت است در طایفه است در پیش کوه است

در مرط استقیم اول کسی گمراه است

بیانه غمش را در دست ز خود در دیده خویش را گرفتار کرد چون دید که علی غمیدار شد جف ز خویش ابدیدار نمود

در دستان سرف طران میرزا ابوبحسین هم ایس روی حاصل او در حسن اخلاق طریقی عالم در کرده

مخترم در صالح مخصوص حسرتی بی بود نرفته زنده در آن گفت حکم فرمود خط استغیث بسیار بنویسند و یک

دستداری غریب در صندیق سفینه دست و سطح بر دقایق قدرت در بکمر بود و پیش از مرگ حکیم طیب

مخصوص محمد شاه بود تقریب هم را در در بد سلطنت حاضر گردید و میرزا ادیب در طران در بطنه حاجی محمد امین بیج

در در سال ۱۲۹۰ قمری این گفت و جمع بود حضور صاحب و در پیش کسی منع نموده که در آن صرف نوزاد

سازنده روز چهارم یکدست بسوم بنظر رسیدت سخت پیشان کردند ولی شری از آنوقت خود برنده

در دهنی حاج ایران کرده در ارض ملی حضور این شرف حضور حاصل کرده است دوام در حور عیانت کبری

بهر بد و نظیران خدمت کرد و در اوردن خود میرزا افلاطون و میرزا آقاخان و جمعی از ابناء بهر پیران بهر این  
 و بمن نشست و نام در اوج کثرت از قلم این صدیافت نیز حاجی میرزا حسن بهراتی که در بد است نگار  
 محرم ساکن کرمان بود و دادش میرزا علی رضا خان که در شهر که ریاست است بفرست در آنجا است نشست  
 در بطن حاجی سید جواد کرمانی فخر بامیان میباشند در حرم حاجی میرزا حسن نیز چون شهر در غم شهبانی میباشند  
 با نیش فرودت و در آنجا پنجس با مر کرده و نیست که حاجی شهبان بدست متعلقه بشهر میرود و شنبی با تغییر  
 کاس نخچیان بدست در آمد و حلقه و صخره حاجی سید جواد فرود گرفت و کلمات از در آشنیده ایمان  
 آورد و اتفاقا در آنشب با در ماران شدید شد و آنحضرت همیشه خوبت حرکت کند پیش بسوی  
 بر آب که در برین صخره بود حورده کسب میخاد و نشست و از اجتماع صد حاجی در نماز کرده برین جنب  
 و در صخره حورده ایست و از خصیفت احوال مطلع و هر دو رنگ نمند شدند و آنحضرت طبع شعر داشته ایست  
 بسیاری در نماز جمال اینی لغت و در حاجی عابد در این در باقیانده و نظیران کسلی گرفته خاندان حیات را  
 در آنجا فرود و دیگر از شایسته بیان ساکن طران آقا میرزا امین کاشی در صخره تحریرش آقا میکیم در آب  
 در دره اش آقا محمد جواد بوده که نشسته از در حوش از در بخش بود ضمن احوال حاجی محمد ضامن شهبان شهید کردیم  
 در آب که در بسیاری از حبس و گرفتاریهای اول بهانه نامه مردانه مجبور کسین نمودند و بعد در طول است  
 حبس حاجی میرزا محمد تقی ابری و بعد در بطن و محاربه بین مجبور کسین معلوم و جامع شده بعد رنده کباب با دو بار

بانبار زنده طرزات رسد در باس شست و خوردن کرد و باقی چند نذران نجفشان در معبر کرب  
 شاه شسته عرضیه هر استخوانی داد و نیز در وقت حبس در قافله پیرانش بزرگیکه در بخش حاج میرزا محمد باقر  
 آمد نمود در عرض شاه و صدر اعظم داد و در حجب استخوانی کثیر محبوسین گردید و در کسب حاجی شهسوار زاده نیز چنانکه در ششم  
 بوی سعادت کرد دیگر آقا محمد (ایمن) در محبوسان بود که از آقا میرزا شرف کندی شغول فلاحیت  
 شده در اطلاع و ایمان حاصل کرد و در فتنه سال ۱۲۶۲ که در بخش حاج میرزا محمد حسین میرزا در ماه در  
 انبار بسر برد و بعد از خلاصی از حبس میرزا شرف محضرا بنی تا وصل رفت بیست و دو روز در آنجا در حضور برادره و پسرانش  
 قبول نموده از فرزند که عورت ایران بعضی مرسلات و امانات را از حیوان آن رسد و با محمد آقا محمد با  
 محترمه ذر زینت فرزندیه از دودج کرده خاندان بهبه ایمن تیس بافت دیگر آقا سید محمد حسین صفه شرف  
 با قاسم میرزا که در صفهان باشد به شهسوار این امر به نخستین بخش افتاد و بالاخره در ایام آفات ثبت نامیرا  
 علی شرف غریب لایحه ملاقات در کماله کرده فایز با بیان گشت و عمامه در کس طویل را بعد از کلاه در باس کوتاه  
 نمود و شغل دولتی گرفته با نهایت اشتغال مشغول شد ایها تبلیغ قیام کرد و در راه عاقله سیحون رجای نام  
 در میان شهر ایام خیره حاجی ابوالقاسم دباغ بن علاءی که در باغ در کاشان سال ۱۲۸۷ تولد یافت و شرف یافت  
 و بعد از آن با در سنه برادره طهران آمدند و تحت زور قهر استاد علمین در انوار بدایت کبری خیر یافت و حاجی  
 در حدود سال ۱۲۰۰ که تقریباً پانزده سال داشت در بطن برادره الهی حاصل نمود و بنحویکه در حیوان در فتنه ملا علیقلی



نازم در آن بقرابگجا، مبروده بنظمم را دیده و فایده رتق زشته تیر حال یافت و سناک چند آن ده  
 عقیدت منسوب به منصب بود که چون آن شیخ با وی معروف شیخ کتاب فرزندش را در حب  
 هائی شدن را در آن خود سبب نیست بعد نقل را که در آن در سناک در سناک استار حسین  
 نسبت کاشی شهر که در سنیع است که در نفسی شرد و تورا داشت کلا این امر اینی یافت و در جرت  
 و بیست شده با اختلافات و فضات پر بهجت را باشد کلا که استار غلامی استار غلام حسین و  
 استار علی بودند و با ایشان در یک سلطان ستمت سلیمان و ولدین قیام کردند در سال ۱۲۱۰  
 بعد از شفته جنیدی در ک فرضات محضر حضرت غصن عظیم و الهیها فائز گشت و در جهت نظران  
 نمود و یکی از رجال عمید این طائفه شمرده گشت و در خانه اش که در واقع در سمت جنوب شهر کوه سر قمران  
 (باغ فردوس) بود و هزار شهر و محله وی از تفرش سلطان غصت در شفته بود و با برادران پر بسته  
 سحابس تسلیم ستمه کرده نیا فها داده سلیمان رس فرین شهر راه تنها پذیرا بود و نومی ابنوه شهر را در دور فاشی  
 احاطه کرده غلغله از جهت کلمات نرا غصتند و نزدیکان شد که تدا که تدا کرده غصیر کرده خانه از بند  
 در اسحال برده غصیر و دیگر که بر این سفید کفن است پوشیده کناره عریان، دست زخته است در خانه  
 باز کرده برین حمت را ابنوه مردم اخلاط متبل شده، بنجامت و صمدی حکم کرده که حمت را هم گرفته  
 برین گه در باب اگر نخیه تفرق شدند و حاجی الالاسم در سال ۱۲۵۱ در گذشت و خانه اش را با جمیع

و خیر ابراهیم تبرستان بنیان (گهستان جاریه) آرده منی نموده و در ایشان عاقله و سعه بنام ناظرین از قرد  
 ماند نیز در همان شهر افاضلی حیدر شیروانی در وطن خود نه پیران سید علی که در بخش ساتن شده  
 کردم و درین بخش مقصود می کردم و چون بطهران آمده آمست حجت محرمه تجارت برقرار داشته  
 بر سج عاقله نه بر پایه قلع کبر و کسب گرفت و در بسته حاجی ابراهیم حیدر صاحبی در بیت نام این یافت و  
 حاجی ابراهیم بن لودکانه قریب مقصد زمان از حقوق الله حدود و نام سرمایه کرده علم تجارت بر او حجت  
 در حکمت بود حجت در نزدت و تجارت توئی نموده شهرت نامه صاحب نمود در طیفه و حیدره مهده  
 گرفته ایقام دلد چه در آن سنین مرسلات من بهان درین و درین مقصد ستم و در عین حال محل زده خط  
 در جانب دولت نامزد این می بود و آقای حیدر تعقیب دولت سید شسته ازو جمله سکریند نه از امر است  
 بنام وی در سال سیکده دور خدمات این امر در حجت مرسلات و حمایت این فتنه به حمایت کرد و در  
 سفارت در سیه و در دولت در در خانه و تجارت تعاقب عالی دولت و درت جانش نکریت کرد تقریباً  
 بیست سال رسنی تجارتش بحال شد و زده اش نزدت زنده و اخوان زده اش افاضلی یک  
 را قاشهدی حیدر توام تجارت و با خضف و پشرفشان ازین و غیره درند و چون وقته غروب شمس حال این  
 واقع شد و حضرت مصلح عظیم علیه السلام در اذیع مکران باجای ایران کرده بیکه پاکات را باز کرده  
 واقع بر نیت از شدت آژجهان سمر سجد در زود که گفت و با سحر اجمالی شده پس از چندی

در گذشت در آئین حیدر علی درون شد و بعد از آن که بنگستان جدید بنیاد یافت در روز هفتم پسران  
 شهسروی وفات نمود و پسران ذریه ساداتش نیز برود جهان گفت و قریب بیست هزار تومان از وی کای  
 ماند و حاجی میرزا حیدر علی صیقلی چون در حاکم ران ریاست حضرت علیها برود پیش نهاد عرض کرده اجازت  
 گرفته بطهران آمد و ایلخ و مستوفی خود که حاجی میرزا محمد فیض ران میرزا حسن در بیست و پنج هزار تومان مسیحین  
 آقا علی در صیقلی بر یک سلفی سرآمد که بیست و شش هزار تومان نام شهیدی عبادت و قوام آقا شریانی ترک کرد و در آن  
 وقایع حیدر بر قرار داشتند که مانند لایم گذشته شهر معروف گریه در روز آعلی حیدر خراسانی محمد رحیم  
 بن حاجی میرزا محمد علی است که در بعضی احوال لقب فخرالاحوال لقب گشت دیگر میرزا آقا در  
 سال ۱۲۷۷ تزلزل شد و در چهارده سالگی بر آیه کار گذران حضرت لطفه مادرش سلطان داخل شد و  
 او را صیقلان برود و در آنجا مشایخه در آن روزی از اهل بیها که حسب در حکومت در بقیع برینک کرده  
 حجب زدن تاثیر در پیش شد و زدن که بعد از آن در خط میرزا اسد الله شریفی که در همان دوره بود هم  
 بملک میرزا علی صیقلی که مشرت میرزا اسد الله ترک که بیست و هفت هزار تومان گردید و بیست و هفت هزار  
 خود را نیز تسلیم کرده و بعضی از حدود آن خبر بخود باقی که بیست و هفت هزار تومان بود و در آن وقت میرزا اسد  
 میرزا آقا را اگر او را کرده و نائب باقر رئیس محسین سلطان شایه میرزا آقا در میرزا اسد الله را محسین  
 اندخته و بخیر کردن نهاد و در اینصوب میرزا اسد الله را حور بسیار زده که شش و هفت تاج کردند

و میرزا آقا را بس لذت در آورده چندان چوب ز بدن زدند که به پاهای بنجر و زردن زمین  
 افتاده در پیش شد و محسبان مگر چوب و لگه بسیار بر فرسش زحمت و ظالمان فرستند و در  
 بدین مخرج در بنجر گردن نهادند تا بهوش آمد و خود را کناری کشیده گنبد بر آورد و آقا محمد حسن  
 در هم شغلش که در بطن او به استیفت باید در بنجر زدنش رفته و در آنجا خود گمانه کرد و در آنجا  
 تا حرجات انسیام حاصل کرد تا در حدود سال ۱۲۰۴ آقا محمد حسن مگر خواست عیال نام بر آورد و در  
 میرزا ابوالکاسم خواهر زدند و جوان ظل لعلین را بیع کنند و در آنجا گفت و عمر خود را به پیشی رساند  
 که آقا محمد حسن در میرزا آقا را محسب کند و در بنجر کردند و چوب بسیار زدند و در همان ایام پس از چندین  
 میرزا شرف آباد را چنانکه در پیش سابق نگاه داشتیم بدام زحمت و شیخ محمد علی نوری این اندک ظل لعلین  
 حکم قریباً نیز دادند و لی نام بگردد محسب آمد و رات ز در گریسته چنین گفت که دل زده گشتن  
 در آنست و آقا محمد حسن را زنده نشاند که میرزا آقا را در محسب زد و بدین ترتیب شده رات و خلعت  
 یافت و میرزا آقا هنوز در محسب بود که میرزا شرف شهادت رسید ظل لعلین حکم قتل رو نیز داد و لی  
 خواهر پیشی با گریه بر آمد ام دی افتاده کمال آهنگ گفت پیش این یک جوان زور بس دارد و  
 بهما در فرستاده و شاه بر زده از قتل در گذشت و اسطفاقی کردند و در آنجا اهل بها خصمه از  
 حال میرزا شرف ثابت جویا شد و تا اگر دست یابند همه را بنجرند و با چنگ میرزا آقا در دست نیست و در

در حبس بود تا او را از صحنان نفی کردند و بطران رفته در دوازده مکرک داخل شد و بمراتب سال ۱۲۲۱  
 برای مکرک رسیده ازلی (پهلوی) رفته در آنکه در تقسیم گشت و در دوازده مکرک رسیده کار کرد و نیز تصدیق  
 نمود و بعد در مرض تعصبین رساندین بود و ششم از احشاش را در طی واقعات کتبش لاحق با در علم دیگر  
 حاجی میرزا عبد الله زنده علی الهییه تجارت پیشه در معاصر عرفان بود در حدود سال ۱۲۶۸ یا بعضی از  
 این بهائیان میرزا ابوالحسن عطار و شیخ هادی که نفرزادش شهادت یافته تبیین شده و در واقعه  
 شهادت ملا علی قلی با زمرانی نسبت اطلاع از حالت نسیم در رضا و استقامت شهید مذکور چون  
 برخی دیگر از مصدقین گفته اند و غیر هم ثروت و شرف حاصل کرد و چندی بعد از آن بکجا رفته تشریف  
 در محضر اهل بیت یافت و چون عودت بطران نزد قائم سعادت در راه اهل بیت شد و تبیین رضایت  
 از زمین و طایفه بر دست و آبیانه در شان این امر از طرفیت علی الهییه در مکرک و پسند ایشان  
 گشت و در وقت تبیین عده از رفقا در هم طریقیان خود از قبیل میرزا علاء حسین و میرزا حسین و  
 علی کبر سلیمان و میرزا احتی و روی و خانجان بیگ و میرزا شکر الله و غیر هم گردید و بنام حاجی  
 میرزا عبد الله سقط فرزندش بهانه معروف نزد قائم و مورد تفرض اعدا شد و چیزی از آن سال  
 مرسلات و امانات بین اهل بهادرش مقصود مقرر گشت و در الواج صادره از حضرت عبد الباقی  
 صحیح فرزندش لقب یافت و با وجود شهرت بدین نام و مقرر نام معاندین بین المومنان است و صدقه مقرر

و شهردار بود و زوجه در امر تجارنش اختیاری راه یافت و حالت احکام و مافی حکم را فرزند لیلیک مان داد و  
 ابراج بسیار در حق وی از عهد بهت و عاقبت در پناه پیش ساگی سال ۱۲۳۶ در طهران ده گدشت  
 و خاندان و سیسی زده در قرار گشت و حاجی میرزا حسین مذکور که داد و بخش شد نیز نامم اجزای در امر  
 این علم شده خاندان اجزای رجای گدشت میرزا خلیفه حسین مذکور که با حاجی صحیح فرزند شکر  
 سعری شفاق غریت شرف از حق مقصود نمود و چون بیداد رسیدند نسبت تمام اخبار کتاب ایمان  
 اعداد در اینجا موقوف بقیه نمودند و عودت طهران کردند و میرزا محمد حسین و عاقبتش بر شاد گشت ایمان و  
 خدمت دین امر در ده سال ۱۲۴۲ در گدشت بقیه میرزا خلیفه دو حاجی صحیح فرزند چند در بخش حق  
 سایریم خدمت بسیار در راه این امر تمام داد و نیز در ده خیر سنین شوق جمال ایمنی جمعی زده بر همین ساکن طهران گشت  
 ایمان بیع زمین گشتند و در معاخصان میرزا آقا جان مجتهد سبکافروش در حدود سال ۱۳۰۸ ایمان آورد  
 و در آن هنگام بیست و نه سال داشت و نیز رسیدند و حاجی پیر کاشی زجب برایش شدند و نهایت خجسته  
 و آنجندلب تسبیح و سعادت در خدمت این امر برخاست و بنام ایمان بهانه و مانست و در حقیقت ایوب و مدلی  
 مال دوره این ایمنی سرور گشت و مورد تعرض نمایند که رضین و دفع گردید و در حاجی زده قدم حضرت عبد الباقی  
 در چشم صدور یافت سال ۱۲۲۹ ده گدشت و احوالش زده پسران و دختران جای بر گرفته خانه وسیع مسجد  
 نامدار نمودند و پسرانش میرزا عاقبت ایمنی بقرت ایمان و شوق و ذوق در تسبیح و اشتغال تجارت نامدار و در حوزة

بود وقت قبضت در سن سی و چهار سالگی سال ۱۳۵۵ در این جماعت بود. روحانی و اخلاقی مستزده  
و در کوشش سبقتی جسمی نه شناخته‌گان نهان طران را هم در دم دست کثرت تحت شرح احوال بر یک  
موجب جناب و ملائک و بهی چند نه شناخته‌گان چنین بود. بایا سریه و در همین العده که قیام کند  
و در این اهل با اوست و اتفاقاً صفت مسند و در صاحب در آن که دست شدت شهرت برین نام تمام  
نکره در دست بدر و ماشاء الله خان شهر شریف نامت بوج و ملا ابوالحسن جهری و میرزا سید حسین  
ناظم طبیب نظام و والده شمس بنت آقا سید حسین زعفرانی در اخبار نامزد آقا سید حسین زعفرانی بود  
که ایمان حضرت رب اعلی آورده بزعمی که در کوشش دوم که ششم سال ۱۳۶۹ در طران شهادت  
رسیده و آقا میرزا احمد شهید زعفرانی که در بی حاشان بوده در پسر عم خودشان آقا سید محمد صبح  
شهر و در ملازم دی میرزا با و یکسان دو اساز و آقا سید صادق که سفری برای تبلیغ به تبریز رفت  
و آقا سید محمد صوفی و میرزا احمد کنی و حاجی میرزا حسن ثقی خوش زین سفارت گفیس که در پناه  
ارسال ارجح بود و استاد سید الله آنگر و استاد آقا جان سنی کاش و حاجی میرزا علی بدی که  
سال ۱۳۶۹ قاز، بیان شد شرح احوال زعفرانی در بخش هشتم ما دریم و آقا سید نصر الله زعفرانی که گشته  
که در جوانی در پناه شهر خود پیش، بیان در بیت بهائی قاز گشت و باها در طران با قار و صرحت لهجه  
و شجاعت زیسته خدمت بر اهل کرد و خاندان و بهی ساسی درین امر رجایی گشته است شرح احوال از

خلفش در سن هشتم باوریم و میرزا استخوان همدیه بن میرزا فرج فخر العرفا صفیانه که پد خال و اصل میرزا  
 بسیار داشته شغل تجارت معاش نمیزد و در ایام آقا است ای بسلاسل و بیعی لولده ظهور الهی  
 شنیده منجذب گردید و طولی نماند که در گذشت پسر که در آن هنگام هفت سال داشت در کتب  
 پد ختم شده بصدر و صدری محبوب برآمد در راه دودنی و سر رسید که گرفت در بیضت بر خست  
 ملاقات برخی از زمین رسیده فایز و حصول گردید و صفهان فقه را در دود خولده از اوست خود و سالها  
 با خصوص و صدقت زنت در طران رسیده فایز از آن عجزیه بر جای گذشت و نام وی ابراج بسیار  
 در میان این دهم از فقه حضرت غصن معظم علیه السلام در طران در گذشت ششم  
 در گذشت میرزا عبد القی و در خولده پیش در سن هشتم باوریم و نور محمدان میرزا حاجی قاسم  
 و استاد محمد قلی خیابان و آقا محمد آقا و آقا خداداد و حاجی میرزا این با بدین سفری ماندند فقه شرف حضرت فایز  
 در حجت نزد آقا محمد اسماعیل حریر در پیش ترک که دختر حاجی میرزا ابراهیم ناظر از زنی داشت و در طران  
 در گذشت دیگر استاد غلام علی و استاد غلام حسین استاد ابراهیم استاد باقر مشهدی حیدر صفیانه  
 فضل الله و در لسان سیده خانم میرزا نرند .

و از جمله مجتهدین معاند معارض ملا آقا بن عابدین رضوان الله در بند فقیه و اصولی و فقه و تصویب در سرب  
 صفیری از قاضی شریف العیانی بود خود تندرستی جسمی و در گذشت در ایام تحصیل در عراق عرب با یکی



سنی رشید حتی باستید خود محادلات شدید و همیشه در همه ستم نمود پس از محبت در بریز در تهران است  
 جماعت در بسات نه بهیسه و نقودی عظیم خانه میانین تر که زبانان یافت با عمارت کبیره و لویه طریقه و در لایق فرج و  
 کفش بز بس اغری که زنی فقیر و آن زمان بود زیری منطقه نقودی منصف کمر بسته و نه آریخته داشت و در غیر  
 ایوان لباس میرفت و در روز عاشقانه محرم بر بند شده لنگی بخرسته سرواندام مطلق شکل ستم بر بر آوده  
 و کمر صاحب امام حسین نمود و خاک بر سر خیمه جندان میگرفت که حال فرسوده دست میسلا و عقیدت مردم  
 و نقودش در جیبش که در سجده خان سردی منحصر و مطر و خمشش جهاج در کمان او عظیم خضر صا از ترکی زبانان رسیده  
 و در چنان بود که چند تبر از او برای در ساعت ادره صلوته و استماع بر عطف وی بیانی کز ان سوره میگردد و است

---

در کتاب قصص السلف تألیف میرزا محمد تقی که اخذ لایق بود در شرح حال وی چنین مکتوب است که وقتی بهتادی شریف السلف  
 شهر آملی، لایق زیارت سوره و متعده وقت در محراب نمود و در آنجا باقی طاقا دیار از ان درین سوره شرح داد و طاقا  
 جبه بر گرفت و اخذ سماع خود را آن قب که در اخذ لایق خود را کلمه شریف السلف از جنت و طاقا از عتبه در رسید  
 در شرف السلفی تیسر شد که در اسرار داد و در سطر است که طاقا بر بسته کفر در شرف السلف که در قریب  
 برادرش از علما و طلاب نشسته تفسیر نمود و در آنجا در یک روی باستاد کرده گفت من از نور تجاه لایق درین  
 سنده و در شرف السلف جواب سده که حرف از ای آن محققان تا جا شده بود که در فیض خان را در شرفی چند سرفاضلی که  
 چنین گفت که این در که یک بر سینه و نه باشد لطیفان بر حرفان زده باشد اکنون تو هم یک از در کن و  
 در لایق سماع در افراد باشد پس طاقا در دعوات عظمت و عظمت باستاد شرح می کرد چند لایق تفسیر شده  
 و اخذ تفسیر گفت شرف السلف در سوره در آن کسر کردن سکونت و در در حال که حاج شده روی کجا عتبه طاقا  
 کرده گفت من که زخم و نه تا سخن این را قبول نمیند که باطل است انگاه شرف السلف در سوره جدیدی از سر سرش  
 میگوشتند و دعوتش میگردد لایق چند نندی در کفر در یک ضربه و طاقا بهیسه در یک زنی از دعوتش حواس

که در آنجا پنهان بود بر مصاب و جاده ناگهان تنی اندر که زان و خاسته نزدیک نماز آمد و فرقی خویش

شدت بیگانه و کج نیست مدد بهمان فصل از مرز بر آنکه بعد از آنکه رفت و بیدار شد چون نه

در سنون میگذرد و کج نیست که زنی نیست اگر میباید شهید شده است و در آن تشریفات بعد از آن حال

تا به ایام عزیزی که در جزیره زید قبیل کفن پندیدن در سر خاک من و بیخ رفته خون امداد است که مری و در میان

عزیز خنده با بر شجر زمین کج کردن و گستره انداخته زینت و لدن و راه رده را با لباس جزایان شدن

در بر این دو نام همصدا خوانده رسول الله زینت و غیرا شایع نام نیست و در میان و در وقت هم است و

و آنرا در ایفای خود خوانده کتاب بر سعادت فی هر که شهادت نیز کتاب سعادت خبری زوری

که خورشید الهام میزند و بعد از آنکه در کج می بریزد برین شرا که دم فرود کشیده است تا در ولد ایام حبه و در شرط کرده است و خبر

و بپزد آن در کجاست که در وقت نیز در کجاست بر زنده مسکله است که طایفه در کجاست که در وقت نیز در کجاست

و در بعد خوانده ای که خوش را اندون کند و کج می است و خاک و سر و گل بودن میباید و در آن وقت

بر غیر نیست که در ایام سلطنت سلطان حقیق با برادر و بیله تشریفات و در آنکه در نظر عالم و کجاست

عاشق زانو است و در آنکه در کجاست و در آنکه در کجاست و در آنکه در کجاست و در آنکه در کجاست

تا نیست و در آنکه در کجاست و در آنکه در کجاست و در آنکه در کجاست و در آنکه در کجاست

و در آنکه در کجاست و در آنکه در کجاست و در آنکه در کجاست و در آنکه در کجاست

در وصف و چه که بلا داشت که مورد حریت عملاً و صحتاً جهلاً و نفرت علی غیری از تمام دانش و ادب است  
 علماء رفقای ایران گردیدند از آنجا داشت که روز دهم محرم سنه شصتم هجری که واقعه سرگودره واقع یافتند  
 صبح اول زوال ظهر بهشتاد و هجرت رفتند و پیش رسیدند شهر سرگودره بمقام و درون کردند و هر یک  
 شهرت در شجاعت داشتند و با جبار بغداد میخواستند در حال تنگدستی با اعدا کردند و نیز سپاه مخالف را یکسوی  
 پیاده داشتند هزار گز و شمر در داشت که عکاس بیجا در آن روز هشتاد هزار تن را قتل کردند و  
 بهال بده بکشت و با همگی علاء افای مذکور در ایام آنست حال اسی در فتنه و بیخ مدینه شورش تحصیل گشت  
 علوم خود بود و در کفری از مساجد و منقربیات بود و بخش چهارم مردم در چون با در بجان عدوت نمود پس از  
 جنیدی در حاکم که در تبریز نظران گرفت در بجان فزونی قتل ابان نصیر را در و چون نظران رسید در آنرا  
 بر پیش رفت ملاقات و برار بانه است که محض فریب برداری از حکام فتنه سبب خویش با مقروض کرده کرد  
 در چند ای بسین گذشت که ستاره بسم در پیش افول کرده شد  
 دیگر از مجتهدین معاصرین آقا سید صادق طباطبائی حاجی طالعائی کنی که شده از احوال دهها ساز  
 فمن منته حیات بخش ساقی آوردیم و از احوال صادره خطاباً و تقریباً قدری از ملا علی کندی الذی حکم فی الطایفه  
 بهر البطاش زو اباس الشیخ ان یاعلی قدیمی محمد رسول الله من ظلمک یا اتعت الهوی و حضرت عن ابی  
 لا تفرح با همتی آن یک با المرصاد قد افیت علی من آمن بالله فی هذا الیوم الذی فیه استود و جهک

ووجه المین قنبر المیشق قیلم اشیر و تخریم و بی بی شری المینی منه ده ناست قنبر قنبر

عنه کما و تخریم قنبر انما شری قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر

قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر

قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر

قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر

قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر

قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر

قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر

قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر

قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر

قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر

قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر

قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر قنبر

